

نقد بیمار و ارجاعات مثله شده

نقدی بر «نقد کتاب سبک‌شناسی انتقادی»

چون قلم در دست غداری بود (مولانا)

مریم درپر^۱

چکیده

نوشتار حاضر که در حوزه‌ی مطالعات نقدپژوهی قرار می‌گیرد، به نقد «نقدی بر کتاب سبک‌شناسی انتقادی» (پورمظفری، ۱۳۹۶) می‌پردازد. هدف نویسنده‌ی مقاله‌ی مذکور، زبان مقاله، شیوه‌ی گزینشی و آن‌هم معیوب، سوگیرانه و غیر منصفانه در نقد و داوری مبانی نظری سبک‌شناسی انتقادی و ارجاعات نادرست و مغشوش نویسنده به رساله‌ی دکتری دُرپر (درپر، ۱۳۹۰) از جمله موارد قابل تأملی است که خواننده بر مبنای آن می‌تواند میزان اعتبار نقد مذکور را ارزیابی کند. نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور که از آوردن «شواهد عینی» برای رسیدن به هدف خود عاجز بوده، علاوه بر مثله کردن متن و ارجاعات مستند کتاب «سبک‌شناسی انتقادی» (دُرپر، ۱۳۹۲) در حدّ وسیع، از مؤلفه‌ی «تکرار» برای تأثیر بر مخاطب و «ایجاد باور» در او به اندازه‌ای سود جست‌ه است که از حیث زبان نوشتار و شیوه‌ی بیان در حوزه‌ی مطالعات نقدپژوهی قابل تأمل است؛ بسآمد واژه‌های سرعت، انتحال، اخذ و اقتباس، رونویسی، کپی، جعل، نسخه‌برداری، استنساخ، وصله‌پینه، ناراستی‌ها، بی‌صدقتی‌ها و... با صفاتی مانند «ناشیانه، به‌وفور، ناروا، ناموجه و...» و نیز اسنادها و گزاره‌های بسیاری که با همین واژگان ساخته است، به نظر می‌رسد با یک دوره از مقاله‌های نقد پژوهش‌های مربوط به ادبیات فارسی (منتشر شده در یک فصلنامه‌ی تخصصی نقد کتاب) برابری کند؛ لذا «نقدی بر کتاب سبک‌شناسی انتقادی» را می‌توان آغازگر و یا اشاعه‌دهنده‌ی نحله‌ای از نقد، به نام «نقد بیمار» دانست.

واژه‌های کلیدی: سبک‌شناسی انتقادی، نقد بیمار.

تاریخ پذیرش: ۹۷/۳/۲۰

dorpar@kub.ac.ir

تاریخ دریافت مقاله: ۹۶/۱۱/۹

^۱ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کوثر بجنورد.

۱. مقدمه

«نقد» واژه‌ای است ارزشمند و ارزش‌آفرین که نمی‌توان آن را بر هر نوشته‌ای اطلاق کرد؛ زیرا یک نقد سالم، ویژگی‌هایی دارد؛ از قبیل روشمند بودن، دور بودن از حبّ و بغض و غرض‌ورزی، برخورداری از زبان علمی و منصفانه، با رعایت اخلاق حرفه‌ای که به بهبود و اصلاح راه می‌برد. در نقد «نقدی بر کتاب سبک‌شناسی/انتقادی» ابتدا، نکاتی به نویسندگی مقاله یادآور می‌گردد؛ سپس به این منظور که تمهیدات داوری درست خوانندگان گرامی فراهم آید، به کمیّت و کیفیت ادعاهای نویسنده می‌پردازد و در پایان با آوردن یک نمونه از سرقت و انتحال، بر نویسنده‌ی مقاله آشکار می‌شود که تفاوت ارجاعات مستند با سرقت و انتحال چیست.

اولین نکته، این‌که خوب بود منتقد محترم پیش از این‌که شروع به نوشتن کند، در مورد بدیهیات نقد، تأملی می‌داشت؛ زیرا وقتی ما دیگری را نقد می‌کنیم، در درجه‌ی اول، خود را در معرض قضاوت دیگران قرار می‌دهیم. پس چنان یکدیگر را نقد و داوری کنیم که به فرموده‌ی بیهقی بزرگ، خوانندگان و آیندگان نگویند: «شرم باد ...».

نکته‌ی دوم این‌که آنچه لازمه‌ی نقد و داوری درست است، دقت نظر و راستی و درست‌کاری است. نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور هر جا که به مقابله‌ی رساله‌ی دکتری در پر (۱۳۹۰) با کتاب سبک‌شناسی انتقادی (۱۳۹۲) پرداخته، نشانی‌هایی که می‌دهد، کاملاً نادرست است؛ از عنوان رساله گرفته تا محتوا و ارجاعات و استناداتش؛ چنان‌که:

الف- عنوان رساله در کتاب‌نامه‌ی مقاله‌ی مزبور: تحلیل سبک‌شناختی نامه‌های امام محمد غزالی با رویکرد تحلیل گفتمان (پورمظفری، ۱۹۴) عنوان صحیح رساله: سبک‌شناسی نامه‌های غزالی با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی.

ب- ذیل عنوان فریبنده‌ی «مآخذنویسی‌های ناموجه» مورد شگفتی را طرح کرده که علامت سؤال بزرگی در برابر آن قرار می‌گیرد؛

نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور اظهار داشته که نقل قول از سارا میلز در رساله‌ی در پر، صفحه‌ی ۳۰ آمده است؛ (پورمظفری، ۱۹۱) در حالی که در نگارش نهایی رساله‌ی دکتری

(درپر، ۱۳۹۰) که نسخه‌ی آن در کتاب‌خانه‌ی مرکزی دانشگاه فردوسی مشهد موجود است، در صفحه‌ی ۳۰ چنین نقل قولی از کتاب گفتمان سارا میلز نیامده است. (نک. پیوست ۱: تصویر صفحه‌ی ۳۰ رساله).

این آشفتگی‌ها نشان می‌دهد که نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور نگارش‌های پیشین رساله‌ی درپر را در اختیار داشته است. حال این پرسش مهم طرح می‌شود: اگر نویسنده‌ی مقاله‌ی «نقدی بر کتاب سبک‌شناسی انتقادی»، پورمظفری است، وی چگونه نگارش‌های پیشین رساله‌ی دکتری درپر را در اختیار داشته است؟ نگارش‌های پیشین را که درپر به عنوان یک دانشجو فقط در اختیار استادان محترم راهنما و مشاور قرار می‌داد که آن نیز طبق قوانین دانشگاه در مراحل نگارش رساله به عنوان امانت نزد استادان محفوظ است؛ دسترسی به نگارش‌های پیشین رساله که نمونه‌های عدم تطابق یادشده، نشان‌دهنده‌ی آن است، حق تعقیب قانونی این مسئله را برای نویسنده‌ی این سطور ایجاد می‌کند.

نکته‌ی سوم این‌که آیا منتقد محترم حق دارد، در برخورد با مبانی نظری گزینشی عمل کند؟ اگر او این نظر را که درپر بخش اعظم منابع انگلیسی را مطالعه نکرده است (پورمظفری، ۱۳۹۶: ۱۸۱)، با عبارت تردیدی «تا جایی که نگارنده‌ی این مقاله جستجو کرده» بیان می‌کند، این عبارت تردیدی از او سلب مسئولیت نمی‌کند. او که پیشینه‌ی تحقیق بررسی نمی‌کند، می‌خواهد اصالت تحقیق درپر را نقد و داوری کند، لذا در قبل واژه به واژه‌ی مبانی نظری درپر مسئول است؛ باید مشخص کند از حدود ۱۲۰۰۰ کلمه مبانی نظری، چه مقداری سهم نویسنده است؟ چه میزان ترجمه‌هایی در کتاب او یافته که در هیچ منبع فارسی‌زبانی ندیده است؟ چه میزان ترجمه از منابع انگلیسی در کتاب او یافته که مبتنی بر ترجمه‌های زبان‌شناسان ایرانی است؟ و... جهت آگاهی نویسنده‌ی مقاله‌ی مذکور یادآور می‌گردد که در سبک‌شناسی انتقادی (درپر، ۱۳۹۲) از حدود ۱۲۰۰۰ کلمه مبانی نظری پژوهش، ۴۰۰۰ کلمه (۳۳ درصد) بخش خلاقانه طرح مبانی نظری است و ۳۰۰۰ کلمه (۲۵ درصد) ترجمه‌ی نویسنده از منابع انگلیسی‌زبان است، ۴۵۰۰ کلمه (۳۷ درصد) نقل از منابع فارسی و ۵۰۰ کلمه (۵ درصد) نقل از نقل است.

نکته‌ی چهارم این‌که اگر منتقد محترم، می‌خواهد بی‌رحمانه‌ترین نوع نقد را بنویسد؛ متن سبک‌شناسی انتقادی (درپر، ۱۳۹۲) را به سلاح‌خانه ببرد و مثله‌اش کند، به‌نویسنده‌اش اتهام سرقت و انتحال بزند، مشکلی نیست. اشکال از اینجا ناشی می‌شود که حرمت شعور و دریافت خواننده را پاس نداشته و خود را اعلم از همه فرض کرده است؛ اگر بر او پوشیده است که چرا جایزه‌ی کتاب فصل به سبک‌شناسی انتقادی تعلق گرفته است (پورمظفری، ۱۳۹۶: ۱۸۰ و ۱۹۳)، می‌تواند از زبان همین خوانندگان و داوران بخواند: ...تازگی پژوهش در سه حوزه‌ی سبک‌شناسی انتقادی، سبک‌شناسی لایه‌ای و توصیف و طبقه‌بندی ژانر نامه، داشتن دیدگاه انتقادی در بررسی پیشینه‌ی سبک‌شناسی فارسی و ارائه‌ی پیشنهادهایی در برون‌رفت از وضعیت کنونی، نظم منطقی پژوهش، انسجام و پیوستگی مطالب و ارائه‌ی پیشنهادهای پژوهشی ارزشمند در حوزه‌ی نامه‌های فارسی و سبک‌شناسی انتقادی این پژوهش را اثری شایسته‌ی تقدیر در این دوره از کتاب فصل کرده‌است (۷ سرزمین، ۴ بهمن ۱۳۹۳ منبع خبر: انجمن نقد).

نکته‌ی پنجم این‌که بر نگارنده و خوانندگان که نقدهای ریز و درشت بسیار خوانده‌ایم بس روشن است که حتی ناقد-مؤلفانی که حاصل مطالعه و پژوهش «خود» را به غارت رفته دیده‌اند، بسیار سنجیده‌تر و مؤدبانه‌تر سخن گفته‌اند. به‌راستی او را چه افتاده است که این‌گونه هرچه فریاد دارد بر سر سبک‌شناسی انتقادی می‌کشد؟ و از این‌که این‌گونه به ارجاعات کتاب تاخته است، چه هدفی را دنبال می‌کند؟ خوشبختانه او از هدف خود پرده برمی‌دارد؛ از بین‌بردن ارج و آبروی سبک-شناسی انتقادی و خدشه‌دار کردن هویت و اصالت آن (پورمظفری، ۱۳۹۶: ۱۹۲ - ۱۹۳).

مطالعه‌ی مقالات و پژوهش‌های نگارنده‌ی سبک‌شناسی انتقادی، بی‌پایه و اساس بودن اتهامات نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور را آشکار می‌کند؛ این ادعا که درپر منابع انگلیسی را نخوانده است و هم آن‌جا که در اظهار نظری قاطع می‌گوید: «دقت در ارجاعات و نقل قول‌های وی روشن می‌سازد که وی بسیاری از متون فارسی را هم ندیده و مطالعه نکرده است» (همان: ۱۸۶)، با این اظهار نظرها چه پاسخی برای این سؤال دارد که اگر درپر منابع

انگلیسی و هم فارسی را نخوانده است، پس روش «سبک‌شناسی لایه‌ای» که وی اولین بار در حوزه‌ی مطالعات سبک‌شناسی فارسی به کار گرفت و مورد پسند و استقبال قرار گرفته، از کجا آمده است؟ اگر چنان‌که نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور می‌گوید: «درپر فقط با رونویسی ناشیانه از چند کتاب و مقاله‌ی فارسی مبانی نظری سبک‌شناسی انتقادی را نوشته» (همان: ۱۸۶ - ۱۹۰)، خوانندگان نخواهند گفت پس درپر این بینش علمی را از کجا به دست آورده که در زمینه‌ی سبک‌شناسی، نقد علمی با رعایت اخلاق نقد نوشته است (نک. درپر، ۱۳۹۲ الف و ۱۳۹۲ ب). نیز خوانندگان نخواهند گفت چگونه «وصله‌پینه‌ی ناشیانه‌ی درپر» (پورمظفری، ۱۳۹۶: ۱۸۲) منجر به ارائه‌ی الگویی در سبک‌شناسی انتقادی بر پایه‌ی فرانش بینافردی زبان شده است و نیز پژوهشی که ضعف‌ها و ناروایی‌های معتناهی دارد (همان: ۱۸۰)، انتحال و کلاژ از منابع دست دوم است (همان‌جا)، رونویسی ناشیانه است (همان: ۱۸۱)، به اعتراف خود نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور که به‌ناچار دو بار بدان اقرار می‌کند (همان: ۱۸۰ و ۱۹۳)، چگونه در فصل چهارم به «تحلیل‌های قابل توجه و گیرا» از نامه‌های غزالی دست یافته است (همان: ۱۸۰).

نکته‌ی ششم این‌که نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور بر مبنای چه تعریفی از سرقت و انتحال، سرقت‌ها و انتحال‌ها در سبک‌شناسی انتقادی جسته است و یافته است!! و پس با زبانی که مناسب خطابه و منبر است، درباره‌ی کوهی از سرقت‌ها (همان: ۱۹۳) و خرواری از سرقت (همان: ۱۹۱) داد سخن داده است.

۲. بررسی کیفیت و کمیت ادعاهای نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور

نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور ادعاهای خود را به دو شیوه ارائه کرده است؛ الف- گروهی که صرفاً جهت اغفال خواننده و ایجاد بدبینی به طرح آن‌ها پرداخته و بیش‌تر آن‌ها را در جدولی سربسته جای داده است ب- ادعاهایی که مبسوط بدان‌ها پرداخته است؛ مرور این ادعاها نشان می‌دهد که برخی از آن‌ها به‌اندازه‌ای بی‌پایه و اساس است که در مواردی شیوه‌ی طرح ادعا و در موارد دیگر مراجعه‌ی خواننده به کتاب سبک‌شناسی

انتقادی، آن‌ها را باطل می‌کند؛ «اضطراب سبکی در نوشته‌ی مؤلف» (همان: ۱۹۲) از این جمله است که آن را ذیل عنوان پرطمطراق «ناپیراستگی نوشتار» آورده است، این ادعا بسیار بزرگ است و ضرورت دارد با دادن نمونه‌های کافی به اثبات برسد و نه با آوردن یک جمله از کتابی که سیصد و سی و شش صفحه دارد. برخی دیگر از موارد مطروحه مانند چند اشتباه تایپی، در کار چاپ و نشر چندان طبیعی است که طرح آن خنده‌ناک می‌نماید، به‌ویژه آن‌که نویسنده، با بیان اغراق‌آمیز خواسته از گاهی کوه بسازد.

همچنین برای این‌که همین عنوان «ناپیراستگی نوشتار» خالی نماند به طرح مواردی از قبیل آنچه که به کیفیت کار چاپخانه مربوط است و نه نویسنده (مانند کیفیت چاپ نمودارها) پرداخته و نیز به‌گونه‌ای مغلطه‌آمیز موارد ناشی از بدفهمی خود را به نویسنده نسبت داده است: «برخی از نمودارهای فصل چهارم نیز بی‌فایده‌اند؛ زیرا گاه ارقام مندرج بر روی نمودار با اعداد تحلیل شده در متن تفاوت فاحشی دارند (رک. صص ۱۷۹-۱۷۷) (همان‌جا). این اظهارنظر نسنجیده ناشی از عدم درک صحیح نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور از تفاوت درصد و تعداد است و یا ناشی از خطای عمدی او در این باره است.

در ذیل یک عنوان پرطمطراق دیگر با عنوان «مأخذنویسی‌های ناموجه» (همان، ۱۹۱) به ذکر مواردی پرداخته‌است که برخی از آن‌ها مانند از قلم افتادن یک منبع (لیکاف، ۱۳۸۳) در کار نویسندگی و چاپ و نشر طبیعی است و یا دو مورد عدم تطابق مأخذ (کتی والز و سبکی) که در ارجاع درون‌متنی و کتاب‌نامه پیش آمده است، در کار نگارش رساله‌ی دکتری که چند سال طول می‌کشد و پژوهشگر از چاپ‌ها و ویراست‌های مختلف استفاده می‌کند، چندان غریب نیست و نیز ارجاع به دانشنامه‌ی بریتانیکا که به جهت شهرت جهانی‌اش و نیز الغبایی بودن آن، در پر تنها به ذکر نام دانشنامه‌ی بریتانیکا اکتفا نموده، نیز اشکال گرفتن بر نقلی از فلاحی (پورمظفری، ۱۳۹۶: ۱۹۱) که در پایان یک پاراگراف یک‌جا آمده است، نمونه‌های بسیاری از این نوع ارجاع‌دهی را در کتاب‌های دیگر می‌تواند ببیند. در همین «به نقل از فلاحی...» که بر آوردن نام منابع فلاحی در کتاب‌نامه اشکال وارد کرده،

بدون دقت کافی از مواردی نام برده که در پر چندبار دیگر نیز به آن‌ها ارجاع داده است مانند یارمحمدی ۱۳۸۳ که مرجع او در مبحث ایدئولوژی است (۱۳۹۲: ۷۳) و ون‌دایک که در پر ارجاعات دیگری نیز به او دارد و حتی کتاب (*Ideology: a Multidisciplinary Approach* (2000) مأخذی است که نویسنده (در پر) آن را مبنای مفهوم ایدئولوژی در الگوی سبک‌شناسی انتقادی مد نظر خود قرار داده است.

۲. ۱. تجزیه و تحلیل ادعاهای نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور در گروه‌های سه‌گانه

نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور، جهت تشویش ذهن خوانندگان و اغفال و فریب خواننده به طرح ۱۸ ادعا در یک جدول پرداخته که تنها صفحات و سطرهایی از کتاب *قدرت، گفتمان و زیان* (سلطانی، ۱۳۸۷) را در برابر صفحات و سطرهایی از کتاب *سبک‌شناسی انتقادی* (در پر، ۱۳۹۲) قرار داده و هیچ یک را اثبات نکرده است. به منظور نشان دادن بی‌اساس بودن ادعاهای او و رد این ادعاها، آن‌ها را در سه گروه زیر بررسی می‌کنیم:

الف- مثله کردن متن و بریدن ارجاعات

ب- حمله به ترجمه‌ها

ج- تاختن به منابع فارسی

برای این‌که خوانندگان بتوانند تطابق آسان‌تری بین مقاله‌ی حاضر و مقاله‌ی مزبور برقرار کنند، ادعاهای هجده‌گانه‌ی نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور را در جدولش، با همان اعداد ۱-۱۸ بررسی نموده و نیز به رد ادعاهایی که مبسوط طرح کرده، در گروه‌های سه‌گانه یادشده می‌پردازیم.

۲. ۱. ۱. مثله کردن متن و بریدن ارجاعات کتاب سبک‌شناسی انتقادی

شماره‌های ۴- ۵- ۶- ۷- ۸: این پنج اتهام، در واقع یک ارجاع مستند به سلطانی است؛ نقل به تلخیص از صفحات ۵۵- ۶۴ کتاب سلطانی که در صفحات ۶۸- ۷۰ کتاب سبک‌شناسی انتقادی (در پر، ۱۳۹۲) آمده است و با وجود ارجاع درون‌متنی (سلطانی، ۱۳۸۷: ۵۵- ۶۴) در صفحه‌ی ۷۰ *سبک‌شناسی انتقادی* و ارجاع در کتاب‌نامه، نویسنده‌ی

مقاله‌ی مزبور آن را پنج سرقت به حساب آورده است!! در واقع او متن را مثله و از ارجاع آن جدا کرده است تا خواننده را اغفال کند، متن عیناً از کتاب *سبک‌شناسی انتقادی* در ذیل می‌آید و چگونگی مثله کردن نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور دقیقاً بر مبنای صفحه و سطری که او در جدول خود آورده (پورمظفری: ۱۸۴)، در پیش روی خوانندگان گرامی قرار می‌گیرد تا خود قضاوت کنند:

شماره‌ی ۴، به اعتقاد بسیاری سه رویکرد عمده در تحلیل گفتمان انتقادی وجود دارد که عبارت‌اند از رویکرد روٹ وداک، رویکرد تئون ون‌دایک و رویکرد نورمن فرکلاف. رویکرد جامعه-زبان‌شناختی گفتمانی

در این مثله‌کردن، نهاد جمله‌ی بعدی (رویکرد جامعه-زبان‌شناختی گفتمانی) از گزاره آن جدا شده است.

- رویکردی است که توسط روٹ وداک و همکارانش در دانشگاه وین دنبال می‌شود: این سطر بلا تکلیف رها شده است. منتقد محترم! لاقلاً متن را با دقت بیش‌تر مثله می‌کردید. شماره‌ی ۵، وداک به مطالعه‌ی موضوعات اجتماعی متفاوتی از بررسی شرایط سازمانی در محیط بیمارستان، دادگاه و مدارس گرفته تا جنسیت‌گرایی، نژادپرستی و ضد سامی‌گرایی در اروپا پرداخته است.

شماره‌ی ۶، در این رویکرد، همه‌ی اطلاعات پس‌زمینه‌ای در دسترس برای تحلیل و تعبیر لایه‌های گوناگون یک متن گفتاری یا نوشتاری به هم گره می‌خورد. آنچه این رویکرد را از رویکردهای دیگر تحلیل گفتمان انتقادی، مانند رویکرد فرکلاف و ون‌دایک متمایز می‌کند، تمرکز بر تمامی بافت‌های تاریخی گفتمان در فرایند تبیین و تفسیر است. مشخص نیست که چرا نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور، مرور رویکرد وداک را دو سرقت به حساب آورده است! تهمت‌های زشت و ناروای سرقت و آن‌هم این‌گونه پی‌درپی و ناموجه و نابجا و نادرست آیا برای مقاله‌ی مزبور، در میان جامعه‌ی علمی آبرویی باقی می‌گذارد؟ شماره‌ی ۷، رویکرد دوم، رویکرد اجتماعی - شناختی ون‌دایک است. ... و خصوصیات

منتقد محترم! به چه انگیزه‌ای متن را این‌گونه تکه‌پاره کردید و با چه مجوزی صفت انتزاعی‌تر، را از موصوف آن یعنی خصوصیات جدا کردید!!

شماره‌ی ۸، انتزاعی‌تر جوامع و فرهنگ‌ها تعریف می‌شود. همچنین ون‌دایک در چهارچوب رویکرد اجتماعی-شناختی توجه خاصی به مفهوم ایدئولوژی نشان داده است. او در کتاب ایدئولوژی: رویکردی چند رشته‌ای و در مقاله‌ی «ایدئولوژی و گفتمان: مقدمه‌ای چندرشته‌ای» سعی می‌کند نظریه‌ای درباره‌ی ایدئولوژی ارائه دهد ... (سلطانی، ۱۳۸۷: ۵۵ - ۶۴).

۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - این پنج اتهام سرقت و انتحال، در واقع ادامه‌ی متن مثله‌شده‌ی پیشین است که جهت سردرگم کردن خواننده‌ای که مقاله‌اش را با کتاب سبک‌شناسی انتقادی مقایسه می‌کند، شماره‌های ۹، ۱۰ و ۱۱ را در میان آن‌ها قرار داده است تا متوجه درستی کار درپر در ارجاع درست این نقل به تلخیص نشود؛ نگارنده جهت آگاهی خواننده‌ی محترم این توضیح را لازم می‌داند که در مرور سه رویکرد عمده در تحلیل گفتمان انتقادی وداک، ون‌دایک و فرکلاف با وجود رعایت کامل استناددهی نقل به تلخیص، مرور دو رویکرد وداک و ون‌دایک را که نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور به شیوه‌ای که در شماره‌های ۴، ۵، ۶، ۷ و ۸ مقاله‌ی حاضر نشان دادیم به مسلخ برد و در ادامه، رویکرد فرکلاف را که نگارنده صورت مختصر آن را در متن کتاب آورده و مفصل آن را با عدد تک (۷) در پی‌نوشت آورده است و ارجاع درون‌متنی آن را که هم در متن کتاب سبک‌شناسی انتقادی ص ۷۰، و هم در پی‌نوشت: ص ۲۸۸ کتاب سبک‌شناسی انتقادی آمده است: (سلطانی، ۱۳۸۷: ۶۶) و ادامه‌ی آن در صفحه‌ی ۲۸۹ کتاب: (سلطانی، همان: ۶۷)، بار دیگر به مسلخ می‌برد و به پنج اقتباس ناروای دیگر تبدیل می‌کند. همچنین این پی‌نوشت را در شماره‌های ۹، ۱۷ و ۱۸ بار دیگر مثله کرده است و بدین ترتیب یک پی‌نوشت مستند را که نقل به تلخیصی از سلطانی است، به ۸ سرقت تبدیل می‌کند، با این خیال آسوده که در جدول تنها با ذکر صفحه و سطر آورده و خواننده به ناراستی‌های او پی نمی‌برد.

شماره‌ی ۱۸؛ ص ۲۸۹، س ۲۳ به بعد (پورمظفیری، ۱۳۹۶: ۱۸۴): این ادعای سرقت

از همه طرفه‌تر است؛ زیرا که منتقد محترم «به کاهدان زده است» کتاب در صفحات ۲۳ سطری صفحه‌بندی شده است و بعد از سطر ۲۳، سطر دیگری در این صفحه وجود ندارد. نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور با مثله‌کردن ارجاعات کتاب *سبک‌شناسی/انتقادی* و نیز مثله‌کردن متن، «ای سبحان الله» که نوشته خود را به مسلخی تبدیل کرده است؛ او ارجاع درپیر به نویسندگان ایرانی در نقل به تلخیص‌ها را حذف کرده و ارجاعات درون‌متنی منابع دست اول موجود در این کتاب‌ها را به صورت انتحال و سرقت از نویسندگان ایرانی به درپیر نسبت داده است؛ وجود ارجاعات مستند با ذکر نام نویسنده، سال انتشار و صفحات نویسنده‌ی فارسی‌زبان و انگلیسی‌زبان به صورتی که شرح آن گذشت، نه تنها چنین اتهامی را به قوت رد می‌کند که خود گناه نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور را در مثله‌کردن ارجاعات و متن اثبات می‌نماید.

اگر بنا را بر خطای نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور در دریافت این نکته بدانیم که ایشان واقف نبوده که درپیر ارجاع درون‌متنی منبع دست دوم را حفظ نموده است، سه مورد ذیل چنین مبنایی را رد می‌کند:

الف- آنچه نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور «ناشیانه‌ترین رونویسی درپیر از کتاب سلطانی» نامیده است (پورمظفری، ۱۳۹۶: ۱۸۳)، آشکارا نشان می‌دهد که غرض درپیر حفظ ارجاع به منبع دست اولی است که سلطانی استفاده کرده است. نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور این ارجاع را به صورت ناجوانمردانه مثله کرده تا خواننده را اغفال کند، به این صورت که ارجاع درپیر به صفحات ۶۶ و ۶۷ سلطانی را حذف نموده و تنها به ذکر (فرکلاف ۱۹۹۵ الف: ۶ و ۱۰) پرداخته تا به نحو سفسطه‌آمیزی اتهامات ناشیست خود را موجه جلوه دهد. اما غافل از این که وقتی می‌گوید در کتاب‌نامه *سبک‌شناسی/انتقادی* «فرکلاف ۱۹۹۵ الف» نیامده، این خود مؤید این مطلب است که درپیر ارجاع درون‌متنی سلطانی را حفظ نموده است تا خواننده نظر فرکلاف را به سلطانی نسبت ندهد.

ب- ارجاع به میلز (پورمظفری، ۱۳۹۶: ۱۹۱). آن ارجاع به میلز که نویسنده‌ی مقاله‌ی

مزبور بر آن انگشت گذاشته است، نقد و بررسی آقاگل زاده از گفتمان فوکو است؛ ارجاع به آقاگل زاده در ص ۷۱ سبک‌شناسی/انتقادی آمده است:

در مرور آرای صاحب‌نظران تحلیل گفتمان انتقادی، اندیشه‌های فوکو از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است... میلز معتقد است که آثار میشل فوکو منشأ نظریه‌های گوناگونی تحت عنوان گفتمان شده است. ... (آقاگل زاده، ۱۳۸۵: ۱۴۰ - ۱۴۲).

ارجاع به میلز؛ ترجمه فتح محمدی (۱۳۸۲) که نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور به آن تاخته است، در صفحه ۷۶ کتاب سبک‌شناسی/انتقادی است که نشانی دقیق آن نیز در پانویشت آمده است:

گفتنی است که در این پژوهش استنباط ایدئولوژی متن مدنظر است و اگر از «ایدئولوژی غزالی» سخن می‌گوییم، بنا بر نقش مؤلفانه اوست که چنین تعبیری را به کار می‌بریم؛ یعنی غزالی به عنوان یک «سوژه‌ی در حال شدن»^۱ نه سوژه‌ی وحدت‌مند... تعبیر نقش مؤلفانه و نه مؤلف، از فوکو است برای آگاهی بیش‌تر رک. میلز، ۱۳۸۲: ۹۳. (درپر، ۱۳۹۲: ۷۶).

ج- مورد دیگری که درست‌بودن روش ارجاع‌دهی درپر را -حفظ منبع دست‌اولی که نویسندگان ایرانی از آن نقل قول کرده‌اند- مورد تأکید قرار می‌دهد، نمونه‌ای است در ترجمه‌ها (پورمظفری، ۱۸۵)؛ نقل قولی از چندلر که درپر (۱۳۹۲: ۱۰۵ - ۱۰۶) آن را در یک نقل به مضمون از سجودی آورده است؛ در این ارجاع نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور، زیر یک جمله از ترجمه‌ی سجودی خط کشیده است: «معنای صریح نشانه، معنایی است که تعداد بیش‌تری از اعضای یک جامعه‌ی دارای یک فرهنگ مشترک حول آن توافق دارند، در حالی که هیچ کس را نمی‌توان به خاطر غلط بودن معنای ضمنی‌اش سرزنش کرد» (سجودی، ۱۳۸۷: ۷۹) و این‌گونه اظهار نظر کرده است:

«جمله‌ای که زیر آن خط کشیده شده در نوشته‌ی چندلر وجود ندارد و این محصول استنباط سجودی از گفته‌ی چندلر است در حالی که همین جمله عیناً در صفحه‌ی ۱۰۶ کتاب سبک‌شناسی/انتقادی نیز به چندلر نسبت داده شده است» (پورمظفری، ۱۳۹۶: ۱۸۶)

و سپس آن را شاهد قابل‌اعتنایی بر رونویس‌های درپر نامیده است (همان‌جا)!!

جهت آگاهی منتقد محترم!! و توجه دادن او به پرهیز از اظهار نظرهای قاطع، لازم به توضیح می‌دانم که جمله‌ی «در حالی که هیچ کس را نمی‌توان به خاطر غلط بودن معنای ضمنی‌اش سرزنش کرد» نقل قولی است از برنارد (Barnard, 1996: 83) در ضمن گفته‌ی چندلر است و نه استنباط سجودی. آنچه باعث شده نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور به اشتباه بیفتد و آن را استنباط سجودی بداند، از قلم افتادن ارجاع درون‌متنی به برنارد در نشانه‌شناسی کاربردی (سجودی، ۱۳۸۷: ۷۹) است. درست به همین دلیل، درپیر ارجاعات درون‌متنی نقل به تلخیص‌ها و یا نقل به مضمون‌ها را حفظ کرده است تا خوانندگان کتابش مانند نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور دچار خبط و خطا نشوند.

از آنجا که دغدغه‌ی نگارنده، تنظیم و نگارش مبانی نظری تحقیق به صورتی منسجم بوده که او را به الگوی مورد نظرش برساند، و نیز انسجام مبانی نظری توصیه استادان رساله بوده است و نه صرف ارجاع دادن به منابع دست اول، در نگارش‌های بعدی رساله از ارجاع به منابع دست اول صرف نظر نموده و دیدگاه فوکو، وداک، ون‌دایک و فرکلاف و... را به اختصار و در حد لزوم جهت تدوین مبانی نظری سبک‌شناسی انتقادی، با استفاده از تألیفات زبان‌شناسان ایرانی مرور کرده است. بدیهی است که چنانچه نگارنده ارجاع به وداک، ون‌دایک، فرکلاف و... را از این مطالب مروری حذف می‌کرد، خواننده آن را دیدگاه آفاگل‌زاده، سلطانی و... می‌پنداشت و مالکیت فکری وداک و... حفظ نمی‌شد. اینک باید منتقد محترم پاسخگو باشد: ارجاعات مستند درپیر که به تفصیل بدان پرداختیم و با آوردن نمونه‌هایی از متن کتاب *سبک‌شناسی/انتقادی* درستی آن‌ها را نشان دادیم (به جهت رعایت اختصار مقاله، متأسفانه مجبور شدیم نمونه‌های دیگری را که مثله کردن متن را نشان می‌دهد، حذف کنیم) بر مبنای کدام تعریف از سرقت و انتحال، سرقت به حساب آورده است؟

۲.۱.۲. حمله به ترجمه‌ها

نگارنده‌ی این سطور در مقوله‌ی ترجمه که حوزه‌ای تخصصی است، ادعایی ندارد؛ اما در

ترجمه‌ی مباحثی که جهت تدوین نظری سبک‌شناسی انتقادی مورد نیاز او بوده است، به جدّ تمام و با سعی بلیغ در مطالعه‌ی منابع کوشیده تا بهترین مآخذ را شناسایی کند و از بین این منابع نیز در هر مبحث از منبعی کمک بگیرد که بهترین و رساترین و درست‌ترین معادل‌ها را به کار برده‌اند؛ چنان‌که حتی برای یافتن بهترین معادل‌ها برای یک اصطلاح تخصصی گاه به چندین کتاب و مقاله رجوع می‌کرده، از ترجمه‌های استادان زبان‌شناس استفاده کرده و جهت ادای دین، از آنان به عنوان کسانی که در شکل-گرفتن کتاب سهیم‌اند، قدردانی نموده است (درپر، ۱۳۹۲: ۱۴).

بحث و بررسی کیفیت ادعاهای نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور در مقوله‌ی ترجمه‌های کتاب *سبک‌شناسی/انتقادی* را از نمونه‌ای شروع می‌کنیم که خود او اقدام به ترجمه‌ی یک نقل قول از چندلر نموده و ترجمه‌ی خود را «تقریباً وفادار به چندلر» و در واقع مرجح معرفی کرده است (پورمظفری، ۱۳۹۶: ۱۸۵)؛ غرض از شروع مقوله‌ی ترجمه با نمونه‌ی مذکور این است تا نشان دهیم، به گفته‌ی ابوالفضل بیهقی «مرد آنگاه آگاه شود که نبشتن گیرد و بداند که پهنای کار چیست»:

در صفحه‌ی ۱۸۵ (پورمظفری، ۱۳۹۶)، در تعریف معنای مستقیم یا صریح (چندلر، ۲۰۰۷: ۱۳۷)، نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور که خود را اعلم از همه می‌داند، یک جمله را ترجمه کرده و در ترجمه‌ی همین یک جمله چندین غلط فاحش دارد:

Denotation' tends to be described as the definitional, literal, obvious or common-sense meaning of a sign.

دلالت صریح گرایش به این دارد که به عنوان معنای قاموسی، تحت‌اللفظی (اشتباه تاپیی)، بدیهی یا بین‌الذهانی تشریح شود» (پورمظفری، ۱۳۹۶: ۱۸۵).

معنای صریح را با عباراتی چون معنای مبتنی بر تعریف، معنای تحت‌اللفظی، معنای بدیهی یا معنای مبتنی بر دریافت عام توصیف کرده‌اند (سجودی، ۱۳۸۷: ۷۷).

با ذکر دلایل ذیل ترجمه‌ای را که در *سبک‌شناسی/انتقادی* (همان) آمده و مبتنی بر

ترجمه‌ی سجودی است، درست‌تر و رساتر می‌دانیم:

۱- در ترجمه‌ی سجودی (همان)، denotation «معنای مستقیم یا صریح» ترجمه شده است و حال آن‌که نویسنده‌ی مقاله denotation را دلالت صریح ترجمه کرده است؛ معادل واژه‌ی دلالت در زبان انگلیسی Signification است؛ فرایندی که یک صورت زبانی را به مصداقی در جهان خارج یا به مفهومی در ذهن ما پیوند می‌دهد (صفوی، ۱۳۹۵: ۲۴۲) یعنی از نظر شمول معنایی Signification و denotation رابطه‌ی شامل و زیرشمول دارند، نویسنده‌ی مقاله بدون در نظر گرفتن این رابطه، واژه‌ی «دلالت» را به کار برده است، این در حالی است که خود چندلر (۲۰۰۷: ۲۴۸) در واژه‌نامه‌ی کتابش، با آوردن واژه‌ی denotation یک بار در کنار designation آن را معنای ارجاعی دانسته و بار دیگر در کنار connotation، آن را معنای صریح می‌داند. نویسنده‌ی مقاله که ادعای کند ترجمه‌ی او تقریباً وفادار به چندلر است، خوب بود که به دقت نظر چندلر در این باره توجه می‌کرد و دست‌کم به واژه‌نامه‌ی همین کتاب نشانه‌شناسی چندلر (۲۰۰۷) نگاهی می‌انداخت.

۲- فعل SUBJEC tends to در صورتی «گرایش دارد/ تمایل دارد» ترجمه می‌شود که فاعلش انسان باشد و در جمله از یک رفتار انسانی سخن به میان آمده باشد؛ در غیر این صورت «می‌شود» ترجمه می‌گردد:

مثال: Things tend to get lost when you move house

✓ وسایل وقتی اثاث‌کشی / نقل مکان می‌کنید، گم می‌شوند. (درست)

× وسایل وقتی اثاث‌کشی / نقل مکان می‌کنید، گرایش دارند گم شوند. (نادرست)

بنابراین «دلالت صریح گرایش به این دارد که...» در ترجمه‌ی نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور نادرست است.

۳- هم در متون عمومی و هم در منابع دانشگاهی و تخصصی هم‌چون دبیرمقدم (۱۳۹۰: ۱۵، ۱۷۳ و ۱۸۷)، فرحزاد (۱۳۹۴: ۴۹) و راسخ‌مهند (۱۳۹۴: ۳۹۹)، describe «توصیف» ترجمه شده و مشتقاتی هم‌چون توصیفی (descriptive) و توصیف‌گرا (descriptivism) به

کار رفته است، حال آن‌که واژه‌ی «تشریح» که نویسنده‌ی مقاله از آن استفاده کرده، برای explain به کار می‌رود.

۴ - در مورد ترجمه‌ی واژه‌ی *definitional*، از آنجایی که برای *define* از واژه‌ی «تعریف» استفاده می‌شود، «معنای مبتنی بر تعریف» معادل بهتری برای *definitional* خواهد بود. اما کلمه‌ی «قاموسی» که نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور از آن به عنوان معادل *definitional* استفاده کرده، در منابعی هم‌چون فرح‌زاد (۱۳۹۴: ۱۰۸)، شقاقی (۱۳۹۵: ۲۱۵ - ۲۱۴)، دبیرمقدم (۱۳۹۰: ۲۴۱ و ۳۸۸) و راسخ‌مهند (۱۳۹۴: ۴۰۳) معادل *lexical* در نظر گرفته شده است.

۵ - ترجمه‌ی بین‌الذهانی برای واژه‌ی *common-sense* نادرست است؛ زیرا معادل بین‌الذهان در زبان انگلیسی، *Intersubjectivity* است که یک اصطلاح تخصصی حوزه‌ی فلسفه و به‌ویژه فلسفه‌ی هوسرل است (نک. ضیمران، ۱۳۸۳) پس معادل «معنای مبتنی بر دریافت عام» که سجودی به کار برده است ترجمه‌ی درستی است؛ زیرا با معنای اصطلاحی آن نیز قرابت دارد؛ چنان‌که در متن زیر می‌بینیم، *common-sense* پیامد فرایند طبیعی‌سازی (*naturalization*) است:

The concept of naturalization refers to the process where ideologies become part of everyday life and everyday social experience to the degree that people will not realize that they have them. Hence, ideologies become ‘common-sense’ assumptions and ‘taken-for-granted’ beliefs (Potter, 2016:3).

این غلط‌های فاحش پی‌درپی، ترجمه‌ی نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور را از حیّز انتفاع خارج می‌کند. در ترجمه‌ی همین یک جمله که ایشان ادعای برتری آن را نیز دارد، فقط دو اصطلاح *Obvious* [بدیهی] و *literal* [تحت‌اللفظی] درست ترجمه شده که با این‌همه اشتباه مشخص است که آن دو را هم از سجودی گرفته است. این اشکالات در

ترجمه منتقد محترم را فقط از این بابت آورده‌ام تا به حق بدانند که «هزار نکته‌ی باریک‌تر ز مو اینجاست/ نه هر که سر بتراشد قلندری داند». حال اگر درپر به روش منتقد محترم و بدون تکیه بر منابع تخصصی زبان‌شناسی و بدون بهره بردن از معادل‌هایی که زبان‌شناسان به کار برده‌اند، اقدام به ترجمه منابع انگلیسی می‌نمود، لابد رساله‌ی دکتریش در کتابخانه‌ی دانشگاه تا به امروز خاک می‌خورد، نه کتاب شایسته‌ی تقدیر فصل می‌شد و نه نامزد دریافت جایزه‌ی پروین اعتصامی.

شماره‌ی ۱؛ ص ۵۹، س ۵ - ۱۵ (پورمظفری، ۱۳۹۶: ۱۸۴): مطلب نقل شده از مقاله‌ی پنی کوک (۱۳۷۸) ترجمه‌ی علی اصغر سلطانی با نام «گفتمان‌های قیاس‌ناپذیر» است، نه از کتاب *قدرت، گفتمان و زبان سلطانی* که ادعای نسخه‌ی منتقد محترم است. در این نقل قول، نگارنده تنها سه اصل بنیادی را که در کتاب *زبان‌شناسی انتقادی* فاولر و همکارانش (۱۹۷۹: ۱) آمده و در پایه‌گذاری زبان‌شناسی انتقادی بسیار اثرگذار بوده است، از مقاله‌ی پنی کوک نقل کرده و توضیحات پنی کوک را درباره‌ی هریک از این اصول، حذف نموده است. در پایان این نقل قول نیز ارجاع درون‌متنی به صورت کامل در صفحه‌ی ۵۹ (درپر، ۱۳۹۲) درج شده است: (فاولر و دیگران، ۱۹۷۹: ۱ به نقل از پنی کوک، ۱۳۷۸: ۱۳۰). سلطانی که مترجم مقاله بوده نیز در صفحه‌ی ۵۱ کتاب خود دیدگاه فاولر را به نقل از پنی کوک آورده است.

شماره‌ی ۲؛ ص ۶۶، س ۲۱ - ۲۲ (پورمظفری، ۱۳۹۶: ۱۸۴): ادعای دوم نویسنده‌ی مقاله مزبور (پورمظفری، ۱۸۴)، تعریف تحلیل گفتمان از کتاب برون و یول (۱۹۸۹: ۱) است که در ص ۶۶-۶۷ سبک‌شناسی انتقادی آمده است، این ترجمه که نویسنده‌ی مقاله آن را به سلطانی نسبت داده، ترجمه‌ای است از نگارنده‌ی این سطور:

The analysis of discourse is necessarily the analysis of language in use. As such, it cannot be restricted to the description of linguistic forms independent of the purposes or functions which those forms are designed to serve in human affairs (Brown & Yule, 1989:1).

ترجمه‌ی درپر: تحلیل گفتمان لزوماً به معنای تحلیل زبان در کاربرد است و به توصیف صورت‌های زبانی به گونه‌ی مستقل از هدف و نقشی که در روابط انسانی دارند، محدود نمی‌شود.

ترجمه‌ی سلطانی: تحلیل گفتمان ضرورتاً تحلیل زبان به‌هنگام کاربرد است. بدین ترتیب، نمی‌توان آن را به توصیف صورت‌های زبانی، مستقل از هدف و نقشی که این صورت‌ها قرار است در امور انسانی ایفا کنند محدود کرد.

تفاوت‌های دو ترجمه به اندازه‌ای زیاد است که این نتیجه حاصل می‌شود: نویسنده‌ی مقاله مزبور یا سواد کافی برای اظهار نظر ندارد و یا از روی غرض‌ورزی و به‌منظور اغفال خواننده، آن را اقتباس ناروا از سلطانی نامیده است (پورمظفری، ۱۳۹۶: ۱۸۴).

شماره‌ی ۳؛ ص ۶۸، س ۱۱ - ۱۶ (پورمظفری، ۱۳۹۶: ۱۸۴): درباره‌ی ادعای سوم او، مراجعه به یادداشت‌های هنگام چاپ کتاب نشان می‌دهد که نگارنده قصد داشته این نقل قول از سلطانی را به منبع دست اول آن (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۱۸) ارجاع دهد؛ اما از آنجا که ترجمه‌ی سلطانی را درست دانسته، آن را حفظ نموده است (برگرداندن ارجاع سهواً از قلم افتاده است). متن انگلیسی، ترجمه‌ی سلطانی و ترجمه‌ی هادی جلیلی را که مقایسه کرده بودم عیناً در این جا می‌آورم:

All three approaches share the starting point that our ways of talking do not neutrally reflect our world, identities and social relations but rather play an active role in creation and changing them (Jørgensen & Phillips:1).

ترجمه‌ی سلطانی: شیوه‌های صحبت کردن ما منعکس‌کننده‌ی جهانمان، هویت‌هایمان، و روابط اجتماعی‌مان به صورت خنثی نیست، بلکه نقشی فعال در خلق و تغییر آن‌ها دارد. ترجمه‌ی جلیلی: ... شیوه‌ی سخن گفتن ما، درباره‌ی جهان هویت‌ها و روابط اجتماعی آن‌ها را به شکلی خنثی بازتاب نمی‌دهد؛ بلکه نقشی فعال در ایجاد و تغییرشان دارد. ترجمه‌ی هادی جلیلی معنا را به درستی منتقل نمی‌کند، با این‌که همه‌ی واژه‌ها را ترجمه کرده است.

شماره‌ها ۱۰ و ۱۱؛ (پورمظفری، ۱۳۹۶: ۱۸۴): هم مقوله‌ی ترجمه است؛ منتقد محترم! باز به چه حقی ترجمه‌ی این یک مطلب منسجم را که در پیر در یک پاراگراف آورده است، مثله کرده‌ای و در دو شماره‌ی ۱۰ ص ۶۵، س ۵ - ۱۸ و شماره‌ی ۱۱؛ ص ۶۵، س ۱۹ - ۲۱ آورده‌ای؟ به‌منظور همان سیاه‌نمایی و افزودن بر شمار اقتباس‌های ناروا؟! این ترجمه عبارت است از سه فرانقش اندیشگانی، بینافردی و متنی هلیدی به نقل از فاولر؛ که ارجاع درون‌متنی آن هم به صورت کامل در صفحه‌ی ۸۱ سبک‌شناسی انتقادی آمده است:

(۱۹۷۱، ۳۳۲ - ۳۳۴ به نقل از فاولر، ۱۹۹۱: ۶۹)

در پیر در ترجمه‌ی این بخش از دیدگاه هلیدی از کتاب سلطانی کمک گرفته است؛ زیرا هم معادل‌های فارسی را که برای اصطلاحات انگلیسی زیر به کار برده، رساتر و زیباتر تشخیص داده و هم ترجمه را روان‌تر دیده است:

Ideational (اندیشگانی) و **Interpersonal** (بینافردی)

مقایسه کنید با معادل‌های «ایده‌پرداز» و «بین شخصی» در نوشته‌ی زیر که نگارنده هر دو معادل را یادداشت نموده و سپس معادل‌های سلطانی را ترجیح داده است: این سه نوع معنا (یا فرانقش) عبارتند از ساختار ایده‌پرداز (**Ideational**) (که از زیرمؤلفه‌های تجربی و منطقی تشکیل می‌شود)، ساختار بین شخصی (**Interpersonal**) و ساختار متنی (چاوشیان، ۱۳۸۷: ۱۲۸).

استفاده از ترجمه‌ی عموزاده و همکار (۱۳۸۵): یکی از مواردی که نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور در خارج از جدولش و نسبتاً به تفصیل به آن پرداخته است، استفاده از ترجمه‌ی عموزاده و همکار (۱۳۸۵) است؛ نویسنده‌ی مقاله‌ی، با مثله کردن ارجاعات در پیر یک‌بار دیگر ادعای رونویسی را تکرار کرده و گفته است «آنچه در پیر در صفحه‌ی ۱۰۰ (سطر ۳ - ۱۲) به نقل از آستین بیان کرده، رونویسی از ص ۸۱ مقاله‌ی عموزاده و رمضان‌زاده است» (پورمظفری، ۱۳۹۶: ۱۸۹). اما آنچه در صفحه‌ی ۱۰۰ آمده است، ادامه‌ی نقل قولی است از مقاله‌ی عموزاده و همکار با ارجاع درون‌متنی ذیل:

آستین (۱۹۶۲: ۳، به نقل از عموزاده، ۱۳۸۵: ۷۹ - ۸۴) با ذکر مثال‌هایی به تبیین نظریه خود می‌پردازد. از جمله این که بدین ترتیب تمایز میان گفته‌های کنشی و قطعی از بین می‌رود و همه‌ی گفته‌ها بخشی از یک کنش یا تمامی آن تلقی می‌شود. آستین نتیجه می‌گیرد که همه‌ی گفته‌ها کنش‌های کلامی هستند. بنا بر نظر او (آستین، ۱۹۶۲: ۹۴) وقتی گفته‌ای بیان می‌شود، سه کنش همزمان صورت می‌گیرد که عبارتند از: ... (درپر، ۱۳۹۲: ۹۸ - ۱۰۰). نویسنده‌ی مقاله به نحو گمراه‌کننده‌ای سطر ۱ و ۲ صفحه‌ی ۱۰۰ (قسمت زیرخط‌دار) را از این نقل قول جدا کرده تا ارتباط (آستین، ۱۹۶۲: ۹۴) را با ارجاع آن (به نقل از عموزاده) قطع کند.

گفتنی است که در تدوین مبنای نظری لایه‌ی کاربردشناسی در سبک‌شناسی انتقادی، کتاب (1985) *Principles of Pragmatics* [اصول کاربردشناسی] جفری لیچ جزو منابع اصلی بوده و نگارنده، ارتباط کنش‌های گفتاری با مقوله‌ی ادب را بر مبنای این کتاب بررسی نموده است؛ به جهت دشواری ترجمه‌ی مطالب این مبحث، از مقاله‌ی مزبور (عموزاده و همکار، ۱۳۸۵) استفاده کرده است. منتقد محترم! در حالی که ارجاع به مقاله‌ی عموزاده قبل و بعد از مبحث یادشده (درپر، همان: ۱۰۳ - ۱۰۴) آمده است:

ارجاع مذکور در بالا: (۱۹۶۲: ۳، به نقل از عموزاده، ۱۳۸۵: ۷۹ - ۸۴) و ارجاع بعدی: اگر بخواهیم تقسیم‌بندی لیچ از کنش‌های گفتاری بر مبنای اصل ادب را با رده‌بندی کنش‌های گفتاری سرل تطبیق دهیم نتیجه به شرح ذیل خواهد بود (عموزاده، ۱۳۸۵: ۸۶): ... چه جای اتهام سرقت و انتحال است!؟

ارجاع به نشانه‌شناسی کاربردی (سجودی، ۱۳۸۷): یکی از ادعاهای نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور را در ارتباط با کتاب *نشانه‌شناسی کاربردی*، در ابتدای همین بحث، ذیل عنوان «حمله به ترجمه‌ها» به تفصیل بررسی کردیم؛ اما ادعای دوم که نویسنده‌ی مقاله در نمونه‌های مبسوطش آن را آورده (پورمظفری، ۱۳۹۶: ۱۸۶)، باید دقت بیش‌تری به خرج می‌داد تا ارجاع درپر را به سجودی که در ابتدای نقل قول آمده، در صفحه‌ی

۱۰۵ سبک‌شناسی/انتقادی آمده است: «... و گفته شده (سجودی، ۱۳۸۷: ۷۸) معنای

غیر مستقیم یا ضمنی...» ببیند. چنان‌که اشاره کردیم اظهار نظری که درباره‌ی این نقل قول کرده است (همان: ۱۸۵) هم، کاملاً نادرست است؛ قسمتی که نویسنده‌ی مقاله مزبور آن را استنباط سجودی نامیده است، خود منتقد در متن انگلیسی یافته، زیر آن خط کشیده (همان) و شگفتا که آن را «استنباط سجودی از چندلر» نامیده است، (در حالی که چنان‌که اشاره شد، نقل چندلر از برنارد است):

Whereas no inventory of the connotational meanings generated ...
...by any sign could ever be complete

ترجمه‌ی سجودی از جمله‌ی مزبور:

«...درحالی‌که هیچ کس را نمی‌شود به خاطر غلط بودن معانی ضمنی‌اش سرزنش کرد...»
در پایان مبحث ترجمه لازم می‌دانم به منتقد محترم یادآور شوم در صورتی ترجمه از فرکلاف، فاولر و... را می‌توانست سرقت به حساب آورد که درپر، نظرات آن‌ها را طوری به کار می‌برد که خواننده گمان کند این‌ها نظرات درپر است؛ چنان‌که جلال‌الدین همایی در بحث مبسوط سرقات می‌گوید: «اما عملی مابین پاره‌ای از مردم بی‌مایه‌ی شیاد زمان ما اعم از فارسی و عربی و غیره، معمول است که کتب و رسایل و مقالات علمی و ادبی دیگران را از زبانی به زبان دیگر برمی‌گردانند و بدون گزاردن حق نویسنده‌ی اصل، آن را جزو مؤلفات مستقل خود بخرج می‌دهند، سرقت فاحش است...» (همایی، ۱۳۸۹: ۲۳۸). امروز بسیاری دست به چنین کاری زده‌اند؛ از جمله پورمظفیری (۱۳۹۶ الف، ۴۸) اصطلاحات تخصصی نظریه‌ی لاکلا و موف را درباره‌ی مفصل‌بندی و دال مرکزی مورد استفاده قرار داده است؛ بدون این‌که نامی از لاکلا و موف (نک. یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۵۳ - ۶۳) ببرد؛ گویی که خود پورمظفیری، صاحب این اصطلاحات تخصصی در تحلیل گفتمان انتقادی است:
«...ما این گفتمان جدید را «گفتمان اهل کرامت» می‌نامیم. گاه ممکن است دال‌های گفتمان به دلیل وجود دیدگاه‌های گوناگون ایدئولوژیک در همان گفتمان، به صورت‌های مختلفی مفصل‌بندی شوند، بدون این‌که دال جدیدی به گفتمان اضافه شود. در صورت‌بندی

جدید، دالی در کانون توجه قرار می‌گیرد و به اصطلاح به صورت دال مرکزی گفتمان درمی‌آید که پیش از این در آن جایگاه قرار نداشته است... (همان‌جا).

ج- تاختن به منابع فارسی

اما «حدیث» ارجاع به منابع فارسی «به از این باید»؛ پاراگراف نقل شده (پورمظفری، ۱۳۹۶: ۱۸۶) از کتاب *مبانی معنائشناسی نوین* (شعیری، ۱۳۸۱) خوشبختانه سرآغازی شد برای آشنایی نگارنده با تألیفات و پژوهش‌های حمیدرضا شعیری که نه تنها نگارنده‌ی *سبک‌شناسی انتقادی*، کتاب *مبانی معنائشناسی نوین* حمیدرضا شعیری که همه‌ی آثار او را با اشتیاق خوانده است و امروز در شمار یکی از خوانندگان جدی شعیری است؛ مقاله‌های «سبک‌شناسی نشانه‌معنایی» (درپر، ۱۳۹۵)، «بررسی فرایند روایی در شعر کتیبه‌ی اخوان ثالث» (درپر، ۱۳۹۶ الف)، «متن دیداری و بازنمایی جنسیت» (درپر، ۱۳۹۶: ب)، گذر آینه از شیء به «نشانه» و «موتیف» در شعر پایداری قیصر امین‌پور (درپر، ۱۳۹۶ ج)، شعر عاشقانه‌ی انتقادی (درپر، ۱۳۹۷) گواه روشنی بر این مدعا است. خوب است منتقد محترم بداند، این ادعا را که فلان نویسنده در ارتباط با این مبحث فقط یک پاراگراف خوانده و همان را هم در مقاله/ کتابش مورد استفاده قرار داده، درباره‌ی کسی به کار می‌برند که از آن موضوع علمی، دانشش فقط در حد همان یک پاراگراف باشد، نه نویسنده‌ی *سبک‌شناسی انتقادی* که حاصل پژوهش‌هایش در باب انسجام - موضوع پاراگراف منقول از شعیری - فقط در دوره‌ی دانشجویی چاپ دو مقاله بوده است: «مبانی زیبایی‌شناسی و چگونگی کارکرد عوامل انسجام در شعر با بررسی کتیبه اخوان ثالث و خوابی در هياهو از سهراب سپهری» (درپر، ۱۳۹۳: ۱۵ - ۳۸) و «کارکرد عوامل انسجام در شعر حافظ» (درپر، ۱۳۸۸: ۱۵).

ارجاع به کتاب صفوی (۱۳۸۳): آنچه در باب منابع فارسی از همه خنده‌ناک‌تر است اظهار نظر نویسنده‌ی مقاله درباب ارجاع به کتاب کوروش صفوی (۱۳۸۳) است. هر کسی اندک آشنایی با صرف و نحو فارسی داشته باشد، می‌داند که وقتی شاخص (عنوان فرعی در کتاب درپر) مفرد است، فعل هم به تبعیت از آن مفرد می‌آید، این مقوله به اندازه‌ای ساده

و قابل فهم است که مقایسه‌ها و زیرخط‌دار کردن واژه‌ها در این تعریف (پورمظفری، ۱۳۹۶: ۱۸۸) اغفال آشکار است. به‌علاوه این‌که در *سبک‌شناسی/انتقادی*، معادل انگلیسی شاخص [deixis] که در کتاب صفوی آمده است، ذکر شده اما در مقاله‌ی پهلوان‌نژاد و ناصری واژه‌ی *deixis* نیامده است، اگر چنان‌که نویسنده‌ی مقاله مدعی است، در پر کتاب صفوی را ندیده است و فقط مقاله‌ی پهلوان‌نژاد و ناصری را دیده، پس معادل انگلیسی شاخص را از کدام منبع ذکر کرده است؟

مقاله‌ی زنگویی و همکاران (۱۳۸۹): مطالب نقل شده از این مقاله، در کتاب *سبک‌شناسی/انتقادی* (۱۳۹۲) به این دلیل به منبع دست اول آن ارجاع داده شده که نقل قول از مقاله‌ی مزبور در خصوص استعاره‌ی مفهومی یکی از اشکال‌های مهمی بود که استاد داور رساله (فرزان سجودی) بر آن انگشت گذاشت. سجودی که خود مترجم مقاله‌ی لیکاف با عنوان «نظریه‌ی معاصر استعاره» است، این مقاله‌ی زنگویی و همکاران (۱۳۸۹) را در ارتباط با استعاره‌ی مفهومی منبع دست دومی دانست که از مقاله‌ی مذکور (ترجمه‌ی فرزان سجودی) و برابر نهاده‌های فارسی آن از قبیل نگاشت (Mapping) که اولین بار سجودی وضع کرده است، بدون ارجاع‌دهی به مقاله‌ی ترجمه‌شده استفاده نموده است. بنابراین نگارنده‌ی *سبک‌شناسی/انتقادی*، به خود مقاله‌ی «نظریه‌ی معاصر استعاره» در مجموعه مقالات استعاره مبنای تفکر و ابزار زیبایی‌آفرینی (به کوشش فرهاد ساسانی، ۱۳۸۳)، به‌عنوان منبع دست اول ارجاع داده است (در پر، ۱۳۹۲: ۱۱۳). یک نقل قولی هم که در کتاب از مقاله‌ی زنگویی و همکاران باقی مانده است، در ارتباط با تمثیل است (در پر، ۱۳۹۲: ۱۸۹) و چنان‌که نویسنده‌ی مقاله هم اشاره کرده، ارجاع به آن در کتاب‌نامه سهواً حذف شده که تحت تأثیر تغییر ارجاع‌دهی مذکور پیش آمده است.

مقاله‌ی پهلوان‌نژاد و ناصری (۱۳۸۷): آنچه در ارتباط با مقاله‌ی پهلوان‌نژاد و ناصری مطرح کرده، در ارتباط با تعریف «کنش‌گفتار» است (پورمظفری، ۱۳۹۶: ۱۸۹): کنش‌گفتار نخستین بار توسط آستین و با مجموعه‌ی سخنرانی‌های وی تحت عنوان «چگونه با کلام

کار انجام می‌شود» مطرح شد... از آن‌جا که این تعریف کنش‌گفتار پرتکرار بوده و در مقاله‌های فارسی و انگلیسی مشابه، تعریف مزبور یافت می‌شود؛ نیازی به ارجاع به یک مقاله خاص نبوده است.

نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور، لازم است پاسخ بدهد که چرا ادعاهای بی‌اساسش را با واژگان سرقت، انتحال، اخذ و اقتباس، رونویسی، کپی، جعل، نسخه‌برداری، استنساخ، وصله‌پینه، ناراستی‌ها، بی‌صدقتی‌ها و... با صفاتی مانند ناشیانه، به‌وفور، ناروا، ناموجه و... و نیز اسنادها و گزاره‌های بسیاری که با همین واژگان ساخته شده است، با بسامد بالا تکرار کرده است؟ چون در اثبات ادعاهایش دست خود را خالی دیده، می‌خواسته از طریق «تکرار» در خواننده ایجاد باور کند!! برتراند راسل (۱۳۹۰: ۱۵۶، نقل از پورمظفری، ۱۳۹۶ الف: ۳۵) معتقد است «در شکل‌گیری باورها سه عامل نقش دارد: میل انسان، شواهد عینی و تکرار». نویسنده‌ی مقاله که از ارائه‌ی شواهد عینی عاجز بوده، امید خود را به میل انسان و تکرار بسته و نقدی بیمار را در تاریخ نقد دانشگاهی ایران بر جای گذاشته است. خوشبختانه، چنین حمله‌هایی به سبک‌شناسی انتقادی بی‌اثر است؛ زیرا سبک‌شناسی انتقادی که اولین بار با رساله‌ی دکترای این‌جانب بر مبنای فرانش بینافردی زبان به حوزه‌ی پژوهش‌های زبان فارسی معرفی شد و نیز سبک‌شناسی لایه‌ای به عنوان روشی در سبک‌شناسی فارسی که اولین بار نگارنده در رساله‌ی دکترای خود به کار گرفته، سرمنشأ پژوهش‌های بسیاری شده و جای خود را در پژوهش‌های مربوط به ادبیات فارسی باز کرده است.

۳. نتیجه

تشریح کالبد مقاله‌ی «نقدی بر کتاب سبک‌شناسی انتقادی» در برخورد با ارجاعات و استنادات کتاب سبک‌شناسی/انتقادی عمق و پهنای فاجعه‌ای را نشان می‌دهد که در فضای دانشگاهی به نام نقد اتفاق می‌افتد. دانشگاه که خود مسئولیت خطیر اصلاح جامعه و فرهنگ را برعهده دارد، با انتشار چنین نوشته‌هایی که غرض‌ورزی‌ها و بداخلاقی‌های

حرفه‌ای در آن به شدت نمودار است، مسیر ابتلاء به نوعی بیماری را در پیش گرفته است. دانشجویان و پژوهشگران، با بررسی نقدهای بیماری از این دست، می‌توانند به ریشه‌ها و علل و عوامل پیدایش آن‌ها بپردازند و شاید به نتایجی از این قبیل دست یابند: رقابت منفی، تحمل اندک نقدشدگان، هیاهو به پا کردن کسانی که دستشان به سرقت‌های وسیع آلوده است، دسترسی کسانی به منابع قدرت علم؛ از جمله داشتن شیخوخیت، فصلنامه‌ی علمی- پژوهشی و غیره.

پی‌نوشت

۱- اصطلاح پساساختارگرایی درباره‌ی سوژه: برای آگاهی بیش‌تر رک. همان: ۴۶- ۴۸.

پیوست ۱

نقش‌گرای هلیدی مطرح شده است. از نظر هلیدی زبان سه فرانتش^۱ عمده به عهده دارد که عبارت‌اند از فرانتش اندیشگانی^۲، بینافرادی^۳ و متنی^۴. هلیدی این فرانتش‌های سه‌گانه را این‌گونه توضیح می‌دهد:

اولین نقش زبان، نقش اندیشگانی است که برای بیان محتوا به کار می‌رود. به‌واسطه این نقش گوینده یا نویسنده به تجربیاتش از پدیده‌های جهان واقعی نجشتم می‌بخشد. و این امر تجربه گوینده از جهان درونی، شناخت، دریافت و همچنین کنش‌های زبانی صحبت کردن و فهمیدن او را دربر می‌گیرد... در درجه دوم، زبان نقشی دارد که می‌توان آن را بینافرادی نامید. در این‌جا گوینده از زبان به‌منابه ابزاری برای ورود خودش به رویداد گفتاری بهره می‌جوید، برای بیان سخنان، نگرش‌ها و ارزیابی‌ها و همچنین بیان رابطه‌ای که میان خود و شنونده‌اش بنا می‌کند، مانند اطلاع‌رسانی، پرسش، احوال‌پرسی، فتح‌سازی و مانند آن... اما نقش سوم، نقش متنی است که از طریق آن زبان به خلق متن می‌پردازد و بین خود و شرایط رابطه برقرار می‌کند. در این شرایط گفت‌وگو ممکن می‌شود، زیرا گوینده یا نویسنده می‌تواند متن را تولید کند و شنونده یا خواننده می‌تواند آن را تشخیص دهد. (۱۹۷۱: ۲۳۲-۳۳۴ به نقل از فاوئر، ۱۹۹۱: ۶۹)

کسانی مانند کرس، ون‌لیوون و فرکلاف در تحلیل‌های خود بر مبنای چارچوب زبان‌شناسی نقش‌گرای هلیدی عمل کرده‌اند. روش تحلیل فرکلاف (۱۹۸۹: ۲۶-۲۷) از سه سطح تشکیل می‌شود، سطح توصیف: مرحله‌ایست که با ویژگی‌های صوری متن ارتباط پیدا می‌کند. سطح تفسیر: مرحله‌ایست که به ارتباط میان متن و تعامل می‌پردازد؛ متن را محصول فرآیند تولید می‌داند. سطح سوم که سطح تبیین است به بیان ارتباط میان تعامل و بافت اجتماعی می‌پردازد؛ اینکه چگونه فرآیندهای تولید و تفسیر تحت‌تأثیر اجتماع قرار دارند. جفریز، به‌عنوان یک سبک‌شناس یا تحلیل‌گر متن، خود را علاقه‌مند به مرحله اول و دوم رویکرد فرکلاف می‌داند و عقیده دارد که اگر بخواهیم راههای ارزشمند انتقال ایدئولوژی، تقویت و جای دادن آن در ذهن

۱- Meta Function
۲- Ideational Function
۳- Interpersonal
۴- Textual

منابع

- پنی کوک، الستر (۱۳۷۸). «گفتمان‌های قیاس‌ناپذیر». ترجمه‌ی سیدعلی اصغر سلطانی. در *فصل‌نامه‌ی علوم سیاسی*. ش ۴. صص: ۱۵۷-۱۱۸.
- پورمظفری، داوود (۱۳۹۶ الف). «کلان‌ساختار مقامات‌های صوفیان و نقش ایدئولوژیک آن». *نقد ادبی*. دوره‌ی ۱۰. شماره‌ی ۳۷. صص ۲۹ - ۵۸.
- _____ (۱۳۹۶ ب). «نقدی بر کتاب سبک‌شناسی انتقادی». *پژوهش‌های نثر و نظم فارسی*. سال اول. شماره‌ی اول. صص ۱۷۹ - ۱۹۵.
- پهلوان‌نژاد، محمدرضا و ناصری مشهدی، نصرت (۱۳۸۷). «تحلیل متن‌نامه‌ی ایاز تاریخ بیهقی با رویکرد معناشناسی کاربردی». در *مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم*. شماره‌ی ۶۲. پاییز ۱۳۸۷. صص: ۳۷ - ۵۷.
- چاووشیان، حسن (۱۳۸۷). «زبان‌شناسی و تحلیل گفتمان». *ادب پژوهی*. شماره‌ی ۴. زمستان و بهار ۸۶ - ۸۷. صص ۱۱۷ - ۱۴۰.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۰). *زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی*. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- درپر، مریم (۱۳۹۷). «شعر عاشقانه‌ی انتقادی، زیرگونه‌ای در ادبیات تغزلی فارسی؛ بررسی شعر قیصر امین‌پور با رویکرد سبک‌شناسی انتقادی». *فصلنامه‌ی شعرپژوهی*. مقالات آماده‌ی انتشار.
- _____ (۱۳۹۶ الف). «بررسی فرایند روایی در شعر کتیبه‌ی اخوان ثالث». نخستین همایش نشانه‌شناسی فرهنگ، هنر و ادبیات؛ دانشگاه شهید بهشتی.
- _____ (۱۳۹۶ ب). «متن‌دیداری و بازنمایی جنسیت». دومین همایش آموزش زبان فارسی. دانشگاه فردوسی مشهد.
- _____ (۱۳۹۶ ج). «گذر آینه از نشانه به موتیف در شعر پایداری قیصر امین‌پور». اولین همایش ادبیات مقاومت. دانشگاه کوثر.

- درپر، مریم (۱۳۹۵). «سبک‌شناسی نشانه‌معنایی؛ سبک‌بوشی حضور در داستان کودکانه‌ی کلاغ سفید». *جستارهای زبانی*. دوره‌ی ۸، شماره‌ی ۴ (پیاپی ۳۹). صص ۲۷ - ۴۶.
- _____ (۱۳۹۳). «مبانی زیبایی‌شناسی و چگونگی کارکرد عوامل انسجام در شعر با بررسی کتیبه‌خوان ثالث و خوابی در هیا هو از سهراب سپهری». *فصل‌نامه‌ی شعرپژوهی*، دوره‌ی ۶، شماره‌ی ۲، صص ۱۵ - ۳۸.
- _____ (۱۳۹۲ الف). «نقد و بررسی: لایه‌های بلاغی و ایدئولوژیک جایگزینی برای لایه‌های معناشناسی و کاربردشناسی در کتاب سبک‌شناسی، نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها تألیف محمود فتوحی رودمعجنی». *جستارهای زبانی*، دوره‌ی ۴، شماره‌ی ۴، صص ۲۶۹ - ۲۸۰.
- _____ (۱۳۹۲ ب). «نقد و بررسی کتاب سبک‌شناسی، نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها تألیف محمود فتوحی رودمعجنی». *سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)*.
- _____ (۱۳۹۲ ج). *سبک‌شناسی انتقادی؛ سبک‌شناسی نامه‌های غزالی با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی*. تهران: نشر علم.
- _____ (۱۳۹۰). «سبک‌شناسی نامه‌های غزالی با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی». رساله‌ی دکتری زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه فردوسی مشهد.
- _____ (۱۳۸۸). «کارکرد عوامل انسجام در شعر حافظ». *خلوت انس: چکیده‌ی مقاله‌های همایش بزرگداشت حافظ*. قطب علمی فردوسی‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد. ص ۱۵.
- راسخ‌مهند، محمد و مجتبی‌علیزاده صحرایی (۱۳۹۴). *فرهنگ توصیفی مکاتب زبان‌شناسی*. تهران: نشر علمی.
- زنگویی، اسدالله، بختیار شعبانی ورکی، محمود فتوحی و جهانگیر مسعودی (۱۳۸۹). «استعاره: مفهوم، نظریه‌ها و کارکردهای آن در تعلیم و تربیت». *مطالعات تربیتی و روان‌شناسی*. صص ۷۷ - ۱۰۸.
- سجودی، فرزانه (۱۳۸۷). *نشانه‌شناسی کاربردی*. (ویراست دوم). تهران: نشر علم.

- سلطانی، علی اصغر (۱۳۸۷). *قدرت، گفتمان و زیان*. تهران: نی.
- شعیری، حمیدرضا (۱۳۸۱). *مبانی معناشناسی نوین*. تهران: سمت.
- شقاقی، ویدا (۱۳۹۵). *فرهنگ توصیفی صرف*. تهران: نشر علمی.
- عموزاده، محمد و رمضان‌زاده، محمود (۱۳۸۵). «کنش‌های گفتاری و اهمیت آن در تحلیل متن». *مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی مشهد*. شماره‌ی ۱۵۲، بهار ۱۳۸۵. صص ۷۶ - ۹۶.
- فرح‌زاد، فرزانه (۱۳۹۴). *فرهنگ جامع مطالعات ترجمه*. تهران: نشر علمی.
- فلاحی، محمدهادی (۱۳۸۸). «بازنمایی کارگزاران اجتماعی در نشریات دوره‌ی مشروطه از منظر گفتمان‌شناسی انتقادی». رساله‌ی دکتری. دانشگاه فردوسی مشهد.
- قوام، ابوالقاسم و درپر، مریم (۱۳۹۰). «سبک‌شناسی لایه‌ای: توصیف و تبیین بافتمند سبک نامه‌ی شماره‌ی ۱ غزالی در دو لایه‌ی کاربردشناسی و نحو». *فصل‌نامه‌ی تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)*. شماره‌ی ۴ (۲) (۱۲)، تابستان ۱۳۹۰. صص ۱۹۳ - ۲۱۵.
- میلز، سارا (۱۳۸۲). *گفتمان*. ترجمه‌ی فتاح محمدی. زنجان: نشر هزاره‌ی سوم.
- همایی، جلال‌الدین (۱۳۸۹). *فنون بلاغت و صناعات ادبی*. تهران: اهورا.
- یارمحمدی، لطف‌الله (۱۳۸۳). *گفتمان‌شناسی رایج و انتقادی*. تهران: انتشارات هرمس.
- یورگنسن، ماریا و لوئیز فیلیپس (۱۳۸۹). *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*، ترجمه‌ی هادی جلیلی. تهران: نشر نی.

Chandler, D. (2007). *Semiotics, The Basics*. London: Routledge.

Brown, G. and Yule, G. (1989). *Discourse Analysis*. New York: Cambridge

Jørgensen, M. & Phillips, L. (2002). *Discourse analysis as theory and method*. London: Sage Publications.

Leech, G. N. (1985). *Principles of Pragmatics*. London: Longman.

Potter, Lorena (2016) “Ideological representations and Theme- Rheme analysis in English and Arabic news reports: a systemic functional approach”. *Functional Linguistics UK* 3:5.

Van Dijk, T. (2000). *Ideology: a Multidisciplinary Approach*. London: Sage Publications.

www.7sarzamin.ir